

... روی این جمله قصار مراقبه کن: مرد احمق و زن گنگ. آنان را بزودی جدا می‌بینم. و ازدواج چنین است. تنها احمق‌ها در فکر قانونی کردن رابطه هستند. و گرنه عشق کافی است.

و من مخالف ازدواج نیستم. من موافق عشق هستم. اگر عشق به ازدواج تبدیل شود خوب است ولی امیدوار نباش که ازدواج بتواند عشق بیاورد این غیرممکن است. عشق می‌تواند به ازدواج تبدیل شود.

باید خیلی هشیارانه عمل کنی تا بتوانی عشق را به ازدواج بدل کنی.

ولی مردم معمولاً با ازدواج کردن عشقشان را نابود می‌سازند.

آنان برای نابودی عشق به هرکاری متوسل می‌شوند و سپس رنج می‌کشند.

و پیوسته می‌گویند: چه چیزی خطا رفت؟

آنان خودشان نابودگر هستند و برای این نابودی هر عملی را انجام می‌دهند.

خواست و اشتیاق فراوانی برای عشق وجود دارد ولی عشق به آگاهی نیاز دارد.

و تنها آنگاه است که عشق به بلندای راستین خود می‌رسد.

و این بلندای راستین ازدواج است ولی این ربطی به قانون ندارد.

بلکه ازدواج دو قلب است در تمامیت.

ازدواج یعنی عملکرد یک زوج در هماهنگی و همزمانی.

ولی مردم عشق را آزمایش می‌کنند (اشتیاقشان خوب است ولی

عشق‌هایشان پُر از حسد، احساس مالکیت، خشم و بدعنتی است) ولی چون

آگاه نیستند، بزودی آن را نابود می‌کنند. برای همین است که مردم در طول

قرن‌ها به ازدواج وابسته شده‌اند.

مردم فکر کرده‌اند که بهتر است با ازدواج شروع کنند، تا قانون بتواند از آنان

در مقابل نابودی عشق محافظت کند.

۱۷۶

جامعه، دولت، دادگاه، پلیس و کشیش، تمام این‌ها شما را مجبور می‌کنند تا در چهارچوب ازدواج رسمی باقی بمانید و اینگونه تو تنها برده = ای بیش

نیستی.

اگر ازدواج بصورت رسمی و تشکیلاتی Institution باشد، در آن تشکیلات

تو فقط یک برده هستی. تنها بردگان هستند که میل دارند درون تشکیلات

زندگی کنند.

ازدواج پدیده‌ای کاملاً متفاوت است. ازدواج اوج عشق است و به این

صورت خوب است. من مخالف ازدواج نیستم، بلکه موافق ازدواج واقعی

هستم.

من مخالف ازدواج‌های دروغین و کاذب هستم. ولی این نوع ازدواج‌ها

شایع هستند و نوعی ترتیبات تشکیلاتی هستند که به مردم نوعی امنیت، آسایش

و مشغولیت می‌دهند. شما را مشغول نگه می‌دارد ولی غیر از این شما را غنی

نمی‌کند و تغذیه تان نمی‌کند.

پس اگر طبق ضوابط من ازدواج کنی، می‌توانی دعای خیر مرا داشته باشی.

بیا موز تا عشق بورزی و هر آنچه را که مخالف عشق است به دور بینداز.

این کار بسیار مشکل است. توانایی عشق ورزیدن بزرگ‌ترین هنر در جهان

است. برای این کار انسان نیاز دارد که بسیار پالایش شود فرهنگ درونی غنی

داشته باشد. بسیار مراقبه گون زندگی کند تا بتواند بلافاصله ببیند که چگونه

می‌تواند عشق را نابود کند. اگر بتوانی از مخرب بودن پرهیز کنی، اگر بتوانی در

رابطه با خودت خلاق باشی، اگر بتوانی از رابطه‌ات پشتیبانی و آن را تغذیه کنی،

اگر قادر باشی به دیگری محبت بورزی (نه فقط شهوت، زیرا شهوت به تنهایی

قادر به ادامه عشق نیست، بلکه محبت لازم است)، اگر بتوانی محدودیت‌ها و

کاستی‌های دیگری را بپذیری.

(اگر بتوانی او را همانگونه که هست بپذیری و هنوز عاشقش باشی) آنگاه

ازدواج روزی اتفاق می‌افتد، ممکن است سال‌ها طول بکشد ولی بلاخره اتفاق

می‌افتد. تو می‌توانی دعای خیر مرا داشته باشی. ولی برای ازدواج قانونی، نیازی

به داشتن برکات من نداری! و این برکات و دعاها هم خیر کمکی نخواهند کرد

و مراقب باش! قبل از اینکه دست به این کار بزنی، قدری بیشتر تأمل کن.

۱۷۷

لطیفه: خانم مسکوویچ عاشق سوپ مرغ بود. یک روز عصر مشغول خوردن

سوپ مرغ بود. ناگهان سه نفر از دوستان شوهرش وارد شدند. سخنگوی آنان

گفت، «ما اینجا آمده‌ایم تا به شما بگوییم که شوهرت ایزی در حادثه اتومبیل

کشته شده. خانم مسکوویچ هیچ واکنشی نشان نداد و همچنان به خوردن سوپ

ادامه داد. آنان یکبار دیگر خبر حادثه را تکرار کردند، ولی باز هم هیچ واکنشی

نشان داده نشد. سخنگو شگفت زده با صدای بلند گفت ببین خانم! به تو

می‌گوییم که شوهرت مرده! وزن همانطور به خوردن سوپ ادامه داد و در بین

قاشق‌هایی که به دهان می‌گذاشت گفت: «آقایان! بزودی، هر وقت این سوپ

تمام شد، فریادی را خواهید شنید! ازدواج عشق نیست، چیز دیگری است. پس

قبل از اینکه به دام بیفتی، قدری هشیار باش. ازدواج دام است: شوهر توسط زن

به دام می‌افتد و زن توسط شوهر: یک دام دو طرفه! و وقتی که ازدواج صورت

گرفت، شما قانوناً مجاز هستید تا یکدیگر را برای ابد شکنجه کنید به ویژه در

این کشور (هندوستان) که طلاق، حتی پس از مرگ زوج هم مجاز نیست...

... و عشق چیست؟ بزرگترین خودکشی در دنیاست.

عاشق شدن یعنی ارتکاب به خودکشی: کشتن نفس Ego.

عشق یعنی دورانداختن نفس.

برای همین است که مردم اینقدر از عشق ورزیدن می‌ترسند.

آنان درباره عشق داد سخن می‌دهند و به عاشق بودن نظاهر هم می‌کنند.

آنان ترتیبی می‌دهند تا خودشان را و دیگران را بفریبند که عاشق‌اند. ولی

آنان از عشق ورزیدن پرهیز می‌کنند؛ زیرا که عشق نخست از تو می‌خواهد تا

بمیری. و تنها آنگاه است که دوباره زاده می‌شوی...

و مسلماً زندگی نیز با عشق غنی‌تر می‌گردد. هرچقدر نفس تو بیشتر بمیرد و

کمتر باشد، زندگی تو غنی‌تر و پر بارتر و سرشار از سرور و لذت خواهد بود.

... ولی عشق نهایت خودکشی است.

بقیه خودکشی‌ها جزئی هستند. خودکشی معمولی امری فیزیکی است.

عشق یک خودکشی روانی است و مراقبه، خودکشی روحانی.

تو در عشق از نظر روانی و شخصیتی خواهی مرد و نفس و هویت روانی‌ات

از بین خواهد رفت. در مراقبه Meditation تو حتی مفهوم «خود» و حتی

۱۷۸

فراخود Supreme Self را نیز به دور خواهی افکند و به «هیچ چیز بودن»

Nothingness خواهی رسید.

و در آن هیچ چیز بودن، گل نیلوفر سپید «بودا» شکفته خواهد شد...

برگرفته از کتاب: الماس‌های آگاهی

مترجم: محسن خاتمی

[www.osho.persianblog.com](http://www.osho.persianblog.com)

[www.iranosho.0catch.com](http://www.iranosho.0catch.com)